

زندگینامه داستانی
جانباز شهید
دکتر حسین حسن زاده نمین



روزی

که

شهادت

شدم

به قلم ابوالقاسم وردیانی



انتشارات روایت فتح

روزی که شهید شدم

خاطرات شهید دکتر حسین حسن زاده نمین

به قلم: ابوالقاسم وردیانی

ت چاپ: ۱۳۹۶، شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

مجموعه «فیه» - س. محمد قاسمی پور

طراح جلد: میر ی. حسان حسینی

ویرایش: مؤسسه «ستار» - مرویراستار: مهدی صالحی دره بیدی

لیتوگرافی و چاپ: پ. ...

ناظر چاپ: سید مجتبی طباطبائی

شابک: ۳-۹۰-۳۳۰-۰۰۰-۹۷۸

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

در این کتاب املائی و ازگان، براساس دستور خط قره ستان زبان و ادب فارسی است.

حقوق چاپ و نشر برای روایت فتح محفوظ است.

وردیانی، ابوالقاسم، ۱۳۴۷ -

روزی که شهید شدم: زندگی نامه داستانی دکتر حسین حسن زاده نمین / حسین حسن زاده نمین

ابوالقاسم وردیانی.

تهران: روایت فتح، چاپ اول: ۱۳۹۶، ۱۸۴ ص.

ISBN 978-600-330-090-3

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. داستان های فارسی -- قرن ۱۴. ۲. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان --

داستان ۳. شهیدان -- ایران -- سرگذشت نامه ۴. شهیدان -- ایران -- داستان

1. Persian fiction -- 20th century 2. Iran-Iraq War, 1980-1988 --

Martyrs -- Fiction 3. Martyrs -- Iran -- Biography 4. Martyrs -- Iran

-- Fiction

PIR۸۳۴۱ / ۱۳۹۶ ۹۱/۹

۴۷۲۹۷۵۷

۸۶۳/۶۲

کتابخانه ملی ایران

دفتر: ۸۸۸۰۹۷۴۸، فروشگاه: ۸۸۸۹۷۸۱۴، پخش: ۸۸۸۵۳۹۰۸

نشانی: تهران، میدان فردوسی، سپهبد قرنی، شهید فلاح پور، شماره ۴

جی مقدمه

و نی کارش کتاب تمام شد و ناشر از من خواست برای آن مقدمه بنویسم. با خودم گفتم: «می نشینم و مقدمه ای مناسب و درخور می نویسم.» اما هر دارم، کردم قلم پیش نرفت. نمی دانستم چه باید بنویسم و دروازه و رو به ما حای این کتاب را چگونه شکل دهم. خیلی فکر کردم. زمانی که از رسیدن به جواب ناامید شده بودم، به واقعیتی بزرگ پی بردم. فهمیدم که زندگی بعضی ها مثل آسمان است. گاهی به آن نگاه می کنی، ستاره هایش را می شناسی و می بینی که با خود می گویی: «آسمان است دیگر! آن را می شناسم!» اما غافل از اینکه آن چه می بینی، آسمان نیست، پوسته نازکی است بر حجمی بی نهایت و پراز کهکشان. دریافتیم اگر می خواهی آسمان را بشناسی، باید پرواز کنی، باید اوج بگیری، باید بروی و در بی نهایت کهکشان ها گم شوی.

تا گم نشوی، نخواهی شناخت و تانشناسی نخواهی بود و تانباشی یار به تو نظر نخواهد کرد. باید آن قدر اوج بگیری تا به چشم یار بیایی و

این مردان عاشق، اینگونه بودند. اول آسمان را شناختند و بعد خود، آسمان شدند.

و حالا، من که نگارنده روایت زندگی یکی از همین آسمانی‌ها هستم، ر عظمت این زندگی آسمانی خیره و حیران مانده‌ام و اعتراف می‌کنم که حتی بعد از مدت‌ها مطالعه دقیق و درگیر بودن با ماجراهایی که در مصاحبه‌ها آمده بود دوباره و بارها ملاقات حضوری که به دوستی عمیقی منجر شد. حتی بعد از اتمام نگارش این کتاب، هنوز مرد آسمانی این قصه را شناختم. اما قسمی که دیگر مجالی برای شناخت بیشتر نیست که اورفته است و من سنده. با کاب و خاطراتی که تا واپسین دقایق از یاد نخواهم برد. اورفته و از رنج روزهای و داغ دوستان شهیدش ره‌اشده و به آنها پیوسته است و من مانده‌ام. داغ دیگری بر دل. خیلی دوست داشتم که می‌توانستم کتاب را به دست‌های خسته و زخمی و مهربان او بسپارم و او مثل همیشه با لبخند، پرده‌ای همیشه بگریز ردهایش، به من نگاه کند و آن را ورق بزند اما انگار تقدیر چیز دیگری به من سپرد که مراحل آماده‌سازی و گرفتن فیپا و مجوز و تایید کتاب توسط خانواده شهید و آلبوم عکسی که بعد گذشت ماه‌ها پیدانشد، آنقدر به درازا بکشد تا زمان که او نباشد و ما باشیم و این کتاب و خاطرات مردی آسمانی، تا سهم هر کدام از ما از آسمان چقدر باشد.... یا علی!